

درس سیصد و یازدهم: صوت ۳۲۶

مفاد اخبار «مَنْ بَلَغَ» و ادلّه تسامح در ادلّه سنن (۴)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به کیفیت دلالت اخبار تسامح بر استحباب یا ارشادیت یا توسعه در دلیل حجیت که مربوط به اخبار ضعاف می شود بود و عرض شد که بنا بر تقریر مرحوم آقای خوئی ادله دلالت بر استحباب فعلی نسبت به روایات ضعاف دارند. البته این مسئله صرف نظر از مبنای ایشان بر استحباب فعلی، به واسطه ادله احتیاط است زیرا طبق مبنای ایشان، ادله احتیاط چه در مورد وجوب، شبهه وجوبیه یا در مورد استحباب، موجب حُسن فعلی، فعل مشتبّه خواهند بود و موجب ترتّب ثواب بر نفسِ فعل مکلف به خواهند بود.

بناءً علی هذا خود امر راجح ولو به واسطه اخبار ضعاف بر طبق ادله احتیاط موجب حُسن فعلی و حسن شرعی است. البته این مسئله محل تأمل است که فعلاً ما راجع به این مسئله بحث نمی کنیم. بعد از تمام شدن بحث تسامح در ادله سنن، در رجوع به

بحث سابق که مسئله برائت بود به این مسئله می‌رسیم. چون بحث ما راجع به ادله احتیاط بود که این احتیاط حسن فعلی دارد یا حسن فاعلی، و ثوابی که مترتب بر احتیاط است آیا به نفس فعل، راجع است یا به نیت فاعل و مکلف. صرف نظر از ادله احتیاط، ایشان می‌خواهند بفرمایند که این ادله تسامح و ادله بلاغ موجب حسن فعلی هستند و استحباب مترتب بر آنها استحباب فعلی است.

اما صحبت در این است که آیا این استحبابی که مترتب بر فعل است، بر خود فعل **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ** است یا اینکه بر فعل به رجاء طلب ثواب است یا به **رجاء التماس و طَلَبَ قول النبی** است؛ چون مسئله فرق می‌کند، یک وقتی خود فعل **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ** مورد برای حسن شرعی قرار می‌گیرد بالذات - البته به واسطه بلاغ - یک وقتی فعل مستحسن نیست بلکه فاعل این فعل را به **رجاء ثوابٍ مِنَ الله** یا **طلب قول النبی** این را انجام می‌دهد و این را اتیان می‌کند.

بعضی‌ها قائل‌اند به اینکه آنچه که از مفاد روایات استفاده می‌شود این است که در اخبار بلاغ، مسئله

متفرّع بر بلاغ است؛ یعنی در واقع این روایاتی که دارد **رجاء ثواب الله یا التماساً لقول النبی** به واسطه این ادله و همین طور به این تفرّعی که بر «فاء» است **مَنْ بَلَغَهُ فَفَعَلَهُ هَكَذَا** یعنی متفرعاً بر بلاغ این را انجام می‌دهد این همان معنای رجاء و همان معنای التماس ثواب است منتها در اینجا اظهار شده و در آن روایات مطلقه اظهار نشده است اما در واقع یکی است. بنابراین استحباب به نفس فعل، مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ بر نمی‌گردد بلکه استحباب به فعل **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ فِيهِ رَجَاءٌ** بر می‌گردد. چون رجاءِ ثواب الله یا التماس **قول النبی** است، از این جهت این فعل مستحب است یعنی استحباب در واقع به فعل بر نمی‌گردد بلکه به همان رجاء ثواب بر می‌گردد؛ بر عملی که فاعل انجام می‌دهد نه اینکه بر استحبابی را که اتیان می‌کند یعنی در واقع امر مستحبی را اتیان نکرده است بلکه فعلی را انجام داده است که به واسطه این فعل رجاء **ثواب من الله** را دارد.

من باب مثال بگوییم که ثمره در نذر هست - همه جا این را به کار می‌برند - که اگر استحبابی را نذر کرده باشد الآن بریء الذمه نیست زیرا فعل او

فعل مستحب نیست. گرچه بر اتیان فعل، ثواب به او می دهند ولی فعل مستحب نیست یعنی فعل مستحب انجام نداده است.

در اینجا بسیاری معتقدند بر اینکه از این روایات استفاده رجاء می شود یعنی در صورتی این فعل مستحسن است و ثواب داده می شود که فاعل این فعل را **رجاءً إلى قول النبی و رجاءً إلى ثواب الله** انجام بدهد نه ابتدائاً. لذا اگر آن فعل را بدون نیت انجام بدهد ثوابی بر او مترتب نیست. یک خبری را شنیده و بیاید به آن خبر عمل بکند اما به خاطر اینکه به آن ثواب برسد، این نیت را نمی کند یا **التماساً لطلب قول النبی** این کار را انجام نمی دهد بلکه یک خبری می شنود و خوشش می آید می گوید که کار خوبی است، انجام بدهیم مثلاً ورزش هم هست! در واقع حالا دو رکعت نماز خواندن در روز در ضمن یک ورزش ریاضتی هم هست حالا ما که باید بلند شویم صبح یک مقدار نرمش کنیم، در روز یکشنبه چهار رکعت صلاة وارد است خب این چهار رکعت را به حساب ریاضت و ورزش می گذاریم! در اینجا

این فایده ندارد چون باید به جهت التماساً لقول النبی و رجاءً إلى ثواب الله باشد.

این آنچه بود که عدّه بسیاری از افراد [ذکر کردند که] البته جهتش را بعداً ذکر می‌کنم که به چه جهت این مسئله را مطرح کردند.

جوابی را که مرحوم آقای خوئی از این مطلب می‌دهند این است که یک هم‌چنین مسئله‌ای از روایات مطلقه استفاده نمی‌شود. گرچه روایات مقیّده که دو روایت است؛ روایت محمد بن مروان که در آن عمران زعفرانی هست در آن «التماساً لطلب قول النبی» یا «رجاءاً لثواب الله»^۱ هست.

اما در سایر روایات نه «من بلغه ثواب علی فعل ففعله»^۲ مطلق است. حالا رجاءً إلى ثواب الله باشد

۱. الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، بابٌ مَن بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِّنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ، ص ۸۷، ح ۲:

«عن عمران الزعفرانی عن مُحَمَّد بن مروان قال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "مَن بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِّنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلَ التِّمَاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ أَوْتِيَهُ وَ إِن لَّمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ."»

ترجمه: «عمران زعفرانی می‌گوید که محمد بن مروان گوید: شنیدم امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: "کسی که ثواب بر عملی از خدا به او برسد و آن عمل را به امید آن ثواب انجام دهد، به او می‌دهند، اگرچه حدیث چنانچه به او رسیده، نباشد."» (محقق)

۲. إقبال الأعمال، ج ۲، الباب الثامن فیما نذکره مما یختص بشهر رجب و برکاته و ...، ص ۶۲۷

«[عن] صفوان عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام أنه قال: مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَ بِهِ كَانَ لَهُ أَجْرُ ذَلِكَ وَ إِن كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

یا نه شنیده است که یک خبری آمده که این کار را انجام بدهید او می رود انجام می دهد. حالا کاری به ثواب و عقابش ندارد شنیده است یک مسئله ای در اینجا هست، فرض کنید که روز اربعاء توسل به فلان چیز مستحب است یا یوم الاربعاء انفاق مستحب است یا **یوم الاربعاء** بعد از ظهر صلاة عشر رکعات مستحب است، [می گوید که] خیلی خب ما انجام می دهیم بلد هستیم اما اینکه ثواب داشته باشد و رجائاً برای ثواب باشد نه! می گوید که انجام می دهیم - گفتم که - ما که می خواهیم ورزش کنیم حالا این ورزش خودمان را در ضمن صلات رکعات انجام می دهیم.

ایشان دو مقدمه برای جواب از این مطلب ذکر می کنند؛ مقدمه اولی اینکه می فرمایند شکی نیست در اینکه هر عملی که بر آن مثوبه مترتب است، باید اضافه به مولا باشد. یعنی این عمل **تقرباً إلى الله**

عليه و آله لم يقله»

ترجمه: «از صفوان از امام صادق علیه السلام نقل شده که هرگاه به کسی در مورد ثواب کار خوبی (خبری) برسد، پس او به آن عمل کند، اجر آن برای اوست؛ اگر چه رسول الله آن را نگفته باشد.» (محقق)

انجام شود والاّ ثوابی بر آن مترتب نیست، البته در عبادات واضح است و در توصلیات هم گرچه به نفس آن توصلی اسقاط تکلیف می شود اما اجماعی است بر اینکه اگر آن توصلی را به نیت ثواب و تقرب انجام ندهد آن توصلی ثوابی ندارد.

فرض کنید که لباسش کثیف می شود و نجس است و این لباس را می شوید تا تطهیر کند، یک وقتی مقصود از تطهیر لباس **طلباً لِطَهَارَةِ الثَّوْبِ لِلصَّلَاةِ** است، در اینجا ثواب می دهند. اما یک وقتی می بیند لباسش کثیف و نجس است و از آن بول یا دمی که روی لباس است بدش می آید و - فرض کنید که اهل نماز هم نیست - می رود این لباسش را می شوید، خب آن در اینجا طاهر شده ولی دیگر ثواب به او نمی دهند. یا اینکه فرض کنید که لباسش را دفعته در آب می اندازد، کنار نهر آبی بوده است و آنجا می اندازد و اصلاً بدون اینکه نیت تطهیر داشته باشد این ماء سائل همین طور می آید و لباسش را تطهیر می کند، خب این ثواب ندارد ولی اگر همین عمل توصلی را **رَجَاءً إِلَى اللَّهِ** انجام بدهد همین عمل توصلی موجب ثواب است و در این شکی نیست.

البته در بعضی از موارد منصوصه هست که نیت در آن موارد منصوصه دخالت ندارد.

من باب مثال در روایاتی داریم **«نَوْمُ الْعَالَمِ**

عِبَادَةٍ»^۱ یا اینکه فرض کنید در مورد صوم رمضان

داریم: **«أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ**

عِبَادَةٌ»^۲ یا اینکه فرض کنید در بعضی از روایات

هست که اگر کسی در هر صبح بگوید: **«اللَّهُمَّ إِنِّي**

أَصْبَحْتُ أَسْبِّحُكَ وَ أَحْمَدُكَ وَ أَهْلُكَ وَ أَكْبِّرُكَ وَ

أُمَجِّدُكَ بِعَدَدِ مَا أُدِيرُ بِهِ سُبْحَتِي»^۳ و بعد در طول

روز این سبحه را همین طور بگرداند همین طور ثواب

در پرونده‌اش می‌نویسند و کیسه‌اش را پر می‌کنند

ولو اینکه دیگر ذاکر هم نباشد و این روایتش هم

روایت صحیحی هست و خود بنده از مرحوم علامه

طباطبائی - رضوان الله تعالى علیه - شنیده‌ام که

ایشان هم تأیید می‌کردند و می‌فرمودند که روایت

۱. مرصاد العباد، ص ۲۴۳؛ المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۳۶۷.

۲. الأملی، شیخ صدوق، المجلس العشرون، ص ۹۳، ح ۴.

۳. الدعوات، راوندی، ج ۱، ص ۶۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، أبواب

التَّعْقِيبِ وَ مَا يُنَاسِبُهُ، ۳۵ - باب النوادر، ص ۱۲۴.

ترجمه: «خدایا! همانا صبح می‌کنم در حالی که تو را تسبیح می‌گویم و تو را تمجید می‌کنم و تو را ستایش می‌کنم و تو را تهلیل (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن) می‌گویم به عدد آنچه می‌چرخانم تسبیح را.» (محقق)

درستی است.

دیگر تا شب تسبیح را همین‌طور تندتند
بچرخاند! حالا که قرار است **«ما دارِ سُبْحَتی»** پس
تند بچرخاند که بیشتر ثواب بدهند! در این موارد
نیت دخالت ندارد. البته ناگفته نماند که اینها توصلی
نیستند بلکه اینها امور تکوینی هستند که منشأ عبادی
دارند نه اینکه منشأ توصلی دارند؛ یعنی چون حیات
عالم **وَقَفَا لِتَثْبِيتِ احْکَامِ اللّٰهِ تَعَالٰی و لِشَرِيعَتِهِ** است
این حیات توأم با انفاس و نوم و اکل است [لذا تمام
اینها ثواب عبادت دارد].

معنای روایت **«ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ»** از

نظر مرحوم علامه طهرانی

من یادم هست یک وقت در جایی بودیم مرحوم
آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه - بودند و شخصی از این
کلمه‌ای که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
راجع به امیرالمؤمنین فرمودند که **«ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ
الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»**^۱ سؤال کرد که
معنایش چیست؟

۱. مشارق أنوار الیقین، ج ۱، ص ۳۱۳.

معنای روایت «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ» از

نظر دیگران

مرحوم آقا در آنجا به طور کلی یک معنای دیگری

کردند و فرمودند که مسئله اختصاص به «ضَرْبَةُ

عَلِيٍّ» ندارد. آنچه را که الآن تفسیر و توجیه می کنند

این است که می گویند: در آنجا تقابل اسلام و کفر

بود. در آنجا ضربت حتمیّه بود و اگر ضربت علی

نبود کفر غلبه می کرد و اسلام محو و فنا پیدا می کرد.

لذا ضربت علی احیای اسلام کرد.

واقعاً هم همین طور بود. عمر بن عبدود وقتی که

آمد اصلاً می خواست بساط اسلام را برچیند یعنی

آمد که پیغمبر را بکشد و دیگر تمام کند. جنگ

احزاب برای همین جهت بود که تمام احزاب در

جزیره العرب متحد شدند برای اینکه نطفه اسلام را

اماته کنند و واقعاً اگر «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ» نبود کار اسلام

یک سره و تمام بود یعنی مسئله اسلام دیگر مختومه

اعلام می شد و خلاصه کارش تمام بود. از این نظر

درست است که کاری که امیرالمؤمنین علیه السلام

کرد توازی عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ؛ جن و انس اگر بیایند

نمی توانند یک هم چنین توازنی ایجاد بکنند ولی یک

معنای دقیق‌تری در اینجا هست و آن اینکه در ضربت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌فرمایند که این عمل امیرالمؤمنین خلاصه عملی بود که **توازی عَمَلِ الثَّقَلین**، یعنی نتیجه این عمل، احیای اسلام بود. زیرا ممکن است این ضربت، از یک فرد عادی هم سر بزند، فرض کنید اگر یک نفر عادی در یوم خندق می‌آمد و از عمرو بن عبدود بالاتر بود او هم همین کار را انجام می‌داد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام کار اضافه‌ای که نکرد فقط عمر بن عبدود را از بین برد. حالا اگر یکی از شما در یوم خندق یک تفنگ داشت یک شمشیر و سیف داشت و با یک گلوله عمر بن عبدود را می‌کشت، گرچه پهلوان و بطل و کذا است ولی اگر صرفاً مسئله، مسئله قتل باشد، خب این قتل درست است که احیای اسلام است ولی دیگر عبارت **توازی عَمَلِ الثَّقَلین** در اینجا به نظر می‌رسد که مناسب نباشد چون حرف‌های پیغمبر با حرف‌های ما تفاوت داشت.

ما می‌گوییم: «جنگِ سرنوشت»؛ جنگِ سرنوشت جنگی است که آن نتیجه‌اش یکی از دو طرف بقاء یا

فنا را تعیین می‌کند. یعنی آن حَرَبی که تعیین‌کننده است؛ یعنی نهایت مسئله است و ظفر و شکست را تعیین می‌کند.

تمام عبادات رهین ضربت علی علیه‌السّلام

ضربت امیرالمؤمنین در یوم الخندق،

معلولِ حالتِ نفسانی او بود

خب در اینجا درست است که این تعیین‌کننده

است اما اینکه عملِ ثقلین **جَنّ و أنس** **إلی یوم القيامة**

بیایند و اعمال عبادی انجام بدهند، اگر تمام افراد

بیایند به اندازه ضربت علی نمی‌تواند موازی کند

خب این مسئله فقط به جنگِ تنها برنمی‌گردد. یعنی

اگر دقت کنیم و دقیق‌تر به مسئله برخورد کنیم

امیرالمؤمنین در آنجا شهادتی کرد! از خودگذشتگی

کرد و در اینکه از خودگذشتگی کرد حرفی نیست اما

صحبت در این است که این ضربتی که امیرالمؤمنین

علیه‌السّلام زد از زمان امیرالمؤمنین تا زمان قیامت

این همه افراد می‌آیند عبادت می‌کنند؛ نماز، حج،

زکات، خمس و تمام اینها [با ضربت او برابری

نمی‌کند] البته تمام اینها ثوابش مرهون و رهین

ضربت علی هست در این شکی نداریم. اگر ضربت علی نبود، دیگر حجّ و صلاتی هم نبود، کار تمام بود! پس تمام حج‌هایی که تا يوم القيامة می‌آیند رهین ضربت علی است. تمام صلاة‌ها رهین ضربت علی است، تمام خمس‌ها، زکات‌ها، انفاق‌ها، ایثارها، صوم‌ها و همه اینها رهین ضربت علی است. ولی بحث راجع به این مسئله یک‌قدری بالاتر است به اصطلاح اگر این ضربت را از نظر عقلائی بخواهیم مقایسه کنیم خب بالأخره یک شهادتی بود، یک جرئتی بود، یک ایثاری از طرف علی بود و این ضربت را انجام داد ولی مسئله فقط نفس ضربت نیست اگر مسئله خود ضربت باشد خب در اینجا این همه عبادات هست که بر ضربت و اینها ترجیح دارد. بله، از نقطه نظر نتیجه این حرف را می‌توانیم بزنیم و درست هم است که همه اعمال **إلى يوم القيامة** معلول این ضربت است، این را ما از این نظر می‌پذیریم اما بالاتر از این است که این ضربت علی در يوم الخندق، این معلول حالتِ نفسانی امیرالمؤمنین بود که آن حالت نفسانی **لا توازی عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ**، مسئله این است؛ یعنی امیرالمؤمنین در

یوم خندق در یک حالتِ نفسانی از فناء و انمحاء در ذات پروردگار و ایثار و از خودگذشتگی بود که تمام **عمل ثقلینِ إلی یوم القیامة** را اگر بیاورند از نقطه نظر مرتبه به آن حال علی نمی رسد، چه علی ضربت را می زد یا نمی زد. مسئله این است. آن وقت در آن حال **ضربةٌ علی لا توازیه عمل ثقلین نومٌ علی فی هذه الحالة لا توازیه عمل ثقلین أكل علی لا توازیه عمل الثقلین؛** تمام افعالی که علی انجام بدهد همه مشمول همین هستند.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند که این مقصود از این عبارت است، نه اینکه آن عبارت غلط است بلکه معنای دقیق تر این است که حالت امیرالمؤمنین در روز خندق حالتی بود که هر فعلی از او سر می زد **لا یوازیه عمل الثقلین.**

معنای روایات «نوم العالم العبادة»

حالا آن به جهت تکوین مسئله است یعنی عالم چون حیاتش را وقف برای **تثبیتاً لأحكام الله** کرده لذا نومش هم عبادت است، اکلش هم عبادت است. فقط نوم عالم عبادت نیست بلکه **أكله عبادة و سایر افعاله عبادة؛** منظور مشی است منظور از **رکوب**

السیاره است، هرچه می‌خواهد باشد این عبادت است. **«أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ»** به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر جهت صومی است، آن جهت تعلق است، این جهت، جهت تکوینی است. حالا بگذریم چون داریم از مسئله دور می‌شویم.

در این موارد در مقدمهٔ اولی این اثبات می‌شود که تمام افعال باید **مستنداً إلی الله** باشد و بدون این فایده‌ای ندارد. این مسئله اول است.

دعاوی مختلف انسان در انجام افعال

مقدمهٔ دوم اینکه هر فعلی را که انسان انجام می‌دهد یا به داعی شهوانی است یا التذاذ روحانی است؛ یعنی اگر غذا می‌خورد برای داعی شهوانی است شهوت اکل و اینها است یا مثلاً تفریح و تفرّج و امثال ذلک دعاوی شهوانی دارد اما فرض کنید کسب علم می‌کند، کسب علم برای التذاذ روحانی است. خلاصه یا این مسئله است یا آن مسئله و قسم ثالثی برای این مسئله موجود نیست مگر اینکه از طرف شارع حکم به فعل آمده باشد که در آنجا داعی شهوانی و التذاذ روحی نیست. من باب مثال جهاد **فی سبیل الله** نه داعی شهوانی دارد نه التذاذ روحی دارد

یا صلاة در وقت زوال در صحرای حارّ نه داعی
 شهوانی دارد نه التذاذ روحی و نفسی دارد. پس
 احکامی که این احکام را مکلف انجام می دهد بدون
 التذاذ شهوانی و بدون التذاذ روحی و نفسی این
 احکام را انجام می دهد و این سه قسم است؛ یا **خوفاً**
من العقاب است یا **شوقاً إلى الثواب** است یا شق
 سوم که برای اوحدی از افراد است به قول
 امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمایند:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً، فَبَلَغُوا عِبَادَةَ التَّجَارِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَبَلَغُوا عِبَادَةَ الْعَبِيدِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَبَلَغُوا عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ.^۱

خب این شقّ سوم برای فرد خاصی از اینها
 هست. البته در اینجا نمی دانم چطور آقای خوئی با
 آن مرامشان این مسئله را هم ذکر می کنند! بله،
 هستند افرادی که اینها در یک موقعیتی هستند که
 اصلاً خودشان را نمی بینند و احساس نمی کنند، اینها
 در یک مرتبه ای از فناء قرار دارند که اصلاً خود را
 نمی بینند تا اینکه معبود را عبادت کند و این عبادت

^۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۵۱۰. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۳:
 «دسته ای از مردم، خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت
 می کنند، این عبادت تاجران است. و دسته ای از مردم خدای را از روی ترس
 عبادت می کنند، این عبادت بندگان است. و دسته ای از مردم خدای را از
 روی شکر عبادت می کنند، این عبادت آزادگان است.»

آنها اصلاً از زمره طلب، خارج است، اصلاً از زمره رجاء، خارج است؛ نه به خاطر خوف از عقاب است، نه طلباً إلى الثواب است، نه به خاطر وجدته أهلاً للعبادة، است و اصلاً از این مرتبه خارج است. بعد می فرمایند که گرچه ما معنای فناء را نمی فهمیم و این مسئله را به اهلش واگذار می کنیم.^۱ این خوب است خدا خیرش بدهد که اقلاً در اینجا اثبات یک هم چنین مطلبی را ایشان می فرمایند.

راجع به خوفاً من العقاب که بحث ما راجع به این مسئله نیست چون ادله تسامح در مقام ثواب هستند. آن مسئله ای هم که می فرمایند که مولا علی فرمود که «وَجَدْتِكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»^۲ که آن هم اختصاص به او دارد و به ما مربوط نیست. این ادله تسامح مربوط به ماست و مربوط به اغلب افراد است که اینها طمعاً إلى الثواب انجام می دهند.

^۱ . مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۷۱۰.

^۲ . عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۱:

«ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.» اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۷۲:

«خدایا! عبادت من به جهت ترس از آتش و یا فوز به نعمات اخروی و بهشت و فوائد آن نیست؛ بلکه تو را اهل پرستش یافتم و به دور از هر چشم داشتی به عبادت پرداختم.»

بنابراین تمام عبادات و افعالی که مکلف این افعال را انجام می‌دهد، **طمعاً إلى الثواب** است و **تَقَرُّباً إلى الله** است. پس این دو روایتی که در اینجا آمده که در اینها «رجائاً» دارد، این شرط زائدی در اینجا نیست بلکه همان بیان روایات مطلقات است اما در روایات مطلقات به خاطر **تَقَرُّباً إلى الله** بیان نشده است ولی در این دو روایت مسئله بیان شده که **رجاء إلى الله**. پس **رجاء إلى الله** در واقع همان ناظر به همان روایات مطلقه است نه اینکه در مقام تقيید است، نه خیر و دلیل بر این مسئله این است که روایات در مقام اخبار بر ثواب بعد الإتیان از فعل نیستند بلکه روایات در مقام تشویق‌اند - این برگشت از همان حرفی است که جلسه قبل زدند است، این یعنی ضد و نقیض هست - «**من سرَّحَ لِحَيْثُهُ فَلَهُ كَذَا**»^۱ یعنی **سَرَّحَ لِحَيْثِكَ** معنایش این است. صرفاً

۱. الکافی، ج ۶، کتابُ الزَّيِّ وَ التَّجَمُّلِ وَ المُرُوءَةِ، بَابُ التَّمَشُّطِ، ص ۴۸۹، ح ۱۰:

«عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: **مَنْ سَرَّحَ لِحَيْثُهُ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ عَدَّهَا مَرَّةً مَرَّةً لَمْ يَقْرَبَهُ الشَّيْطَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا**» ترجمه: «اسماعیل بن جابر گوید که امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس هفتاد بار محاسن خود را شانه بزند و هر مرتبه را شمارش کند، شیطان تا چهل روز به او نزدیک نخواهد شد.» (محقق)

این نیست که روایات بیایند و بگویند که اگر کسی این کار را انجام بدهد، خدا این قدر به او ثواب می‌دهد، نه! می‌گویند که برو انجام بده، تشویق و ترغیب و تحریص می‌کنند. بنابراین اگر در این فعل تقرب لحاظ نشده باشد بنابراین در اینجا روایات دلالت بر تشویق ندارند در حالی که ظهور روایات بر تشویق و ترغیب است. گفته‌اند که از تفریع «فاء» **فَفَعَلَهُ** استفاده این قید می‌شود یعنی مترتباً بر بلاغ این چیز را انجام می‌دهد.

بیان مسئله تا اینجا بر این بود که استحباب بر خود فعل تعلق می‌گیرد یعنی کسی که این فعل را به نیت استحباب انجام می‌دهد چون روایت آمده ولو روایت، روایت ضعیف است ولی این ثواب برایش وارد است. ولی در لسان این افراد که می‌گویند: «**رجاء**» که مترتب بر این است که خود فعل استحباب ندارند بلکه رجاء او موجب استحباب است، اینها گفته‌اند که فای فعل فای تفریع است: **بَلَّغَهُ فَفَعَلَهُ**؛ مترتب بر بلوغ این فعل انجام می‌گیرد.

فرض کنید اگر بگوید: **أَنْصَحْتُ زَيْدًا لِلصَّلَاةِ فَصَلَّ الظَّهْرَ** خب اینکه فاء در اینجا آمده، متفرع بر او این

است که به واسطه نصیحت من، زید صلاة را انجام داد اگر من نصیحت نمی کردم زید نماز نمی خواند پس به واسطه انصاح است که در اینجا زید مرتکب فعل وجوب شده است و استفاده از اینجا این است که این فعل به واسطه بلاغ در اینجا حُسن پیدا می کند اما حسن فعلی ندارد یعنی چون به او بلاغ شده است این دلالت می کند بر اینکه این جنبه **رجاءً إلى الثواب** در آن باشد؛ چون به او رسیده است که ثواب دارد، به خاطر ثواب انجام می دهد. ایشان می گویند که این دلالت نمی کند؛ فای تفریع فقط دلالت بر تفریع یک نتیجه بر یک علتی می کند همین مثل **ضَرَبَ زَيْدٌ فَقُتِلَ** این الآن متفرع بر آن است و اضافه بر این دلالتی ندارد.

بنابراین از این دو مقدمه و بیان این مسئله استفاده می شود که ادله تسامح در مقام اثبات حسن فعلی برای آن فعلی هستند که بلاغ به او آمده است و بلاغ متعلق به او شده است و دلالت بر حسن فعلی می کند.

نظر مرحوم نائینی در مورد ناظر به

مطلقات بودن روایت محمد بن مروان

مرحوم نائینی در اینجا نسبت به اشکال آن مُستشکل که می‌گوید: آن دو روایت که روایت محمد بن مروان است - **رجاء و التماساً** - ناظر به مطلقات است، اشکالی اینجا دارند و آن این است که اولاً این دو روایت، روایت ضعیف است و ثانیاً هر دو مثبتین هستند یعنی آنچه را که روایت مقید موجب تقیید مطلق می‌شود در آنجایی است که - من اشتباه کردم - مورد وجوب یا مورد حرمت باشد اما در مورد استحباب نه، در مورد استحباب اشکال ندارد که هم این مطلق مستحب باشد، هم او مستحب باشد، اشکالی ندارد.

فرض کنید داریم که در روز چهارشنبه صلاة رکعتین مستحب است و بعد در یک روایت دیگر داریم که صلاة با عطر و با رائحه و با طیب مستحب است، هر دو مثبتین هستند و در مورد مستحبات اشکال ندارد چه آن صلاة را بخواند یا اینکه این را بخواند ثوابش اکثر ثواب هم هست ولی در مانحن فیه هم همین‌طور است در مانحن فیه مورد، مورد استحباب است و چون مورد استحباب است ولو

اینکه آن مقید با آن مطلق مخالف باشد در عین حال نمی‌تواند آن را تقید بکند، بلکه هردو به حال خودش باقی هستند.

جواب مرحوم آقای خوئی در باب ناظر به

مطلقات بودن روایت محمد بن مروان

جوابی که مرحوم آقای خوئی می‌دهند جواب درستی است؛ ایشان می‌فرمایند که در بحث اطلاق و تقید، بحث استحباب و وجوب نیست؛ در هر جا که دو روایت یکی ناظر بر دیگری می‌باشد، به نحو اینکه نتوان جمع بین او و روایت دیگر کرد، در آنجا با روایات مقید ما باید تقید بزنیم. بله، اگر مورد، مورد مثبتین باشد، در آنجا ما مطلق را حمل بر مقید نمی‌کنیم ولی اگر مثبتین نباشند یعنی یکی مثبت است و دیگری نافی باشد قطعاً در آنجا این طور است مثلاً حتی در مورد استحباب: **زیارة الحسين مستحب**، بعد از آن طرف داریم که زیارت حسین بدون غسل مکروه است آیا در اینجا می‌توانیم بگوییم که زیارت با غسل به استحباب خودش باقی است و زیارت بدون غسل هم به استحباب خودش باقی است؟! نه! باید مطلق را هم مقید کنیم. پس

بحث فقط بحث وجوب و اینها نیست.

حل مسئله این طوری که ایشان می فرمایند - همان طوری که ما گفتیم - به این است که روایات مطلق به داعی تقرّب است و **رجاء إلى الثواب** چیزی اضافه بر تقرّب در اینجا ندارد. بنابراین روایات مطلقه و روایات مقیّده، هردو یک ملاک و هردو با کثرت و تعدّد یک مفهوم را می رسانند و آن این است که فعلی را که مکلف ولو طبق روایت ضعیف انجام می دهد چون به داعی تقرّب انجام می دهد، بر نفس فعل ثواب تعلق می گیرد چون فعل مستحب می شود. و **فيه ما فيه**، إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

عدم اختصاص حال فناء به امام معصوم

عليه السلام

تلمیذ: نسبت به سایر ائمه هست؟ آن حالت برای همه شان است؟

استاد: بله، حتی ممکن است برای افراد عادی هم پیدا بشود، یعنی غیر از امام ممکن است برای دیگران پیدا شود، در مرحله فناء فرق نمی کند. در مرحله فناء ذات پروردگار است که دارد کار انجام می دهد و

هیچ چیزی نمی تواند به آن مرتبه برسد پس چه علی
باشد چه غیر علی باشد تفاوت در اینجا نمی کند اما
امیرالمؤمنین مصداق مشخص آن است. مثل اینکه
شما هزارتا صفر بچینید یک، یک هم کنار آن هزارتا
صفر بگذارید آیا با یک برابری می کند؟! حالا هزارتا
صفر بشود ده هزارتا صفر یا یک میلیون صفر اما باز
صفر است!

اللهم صل علی محمد و آل محمد